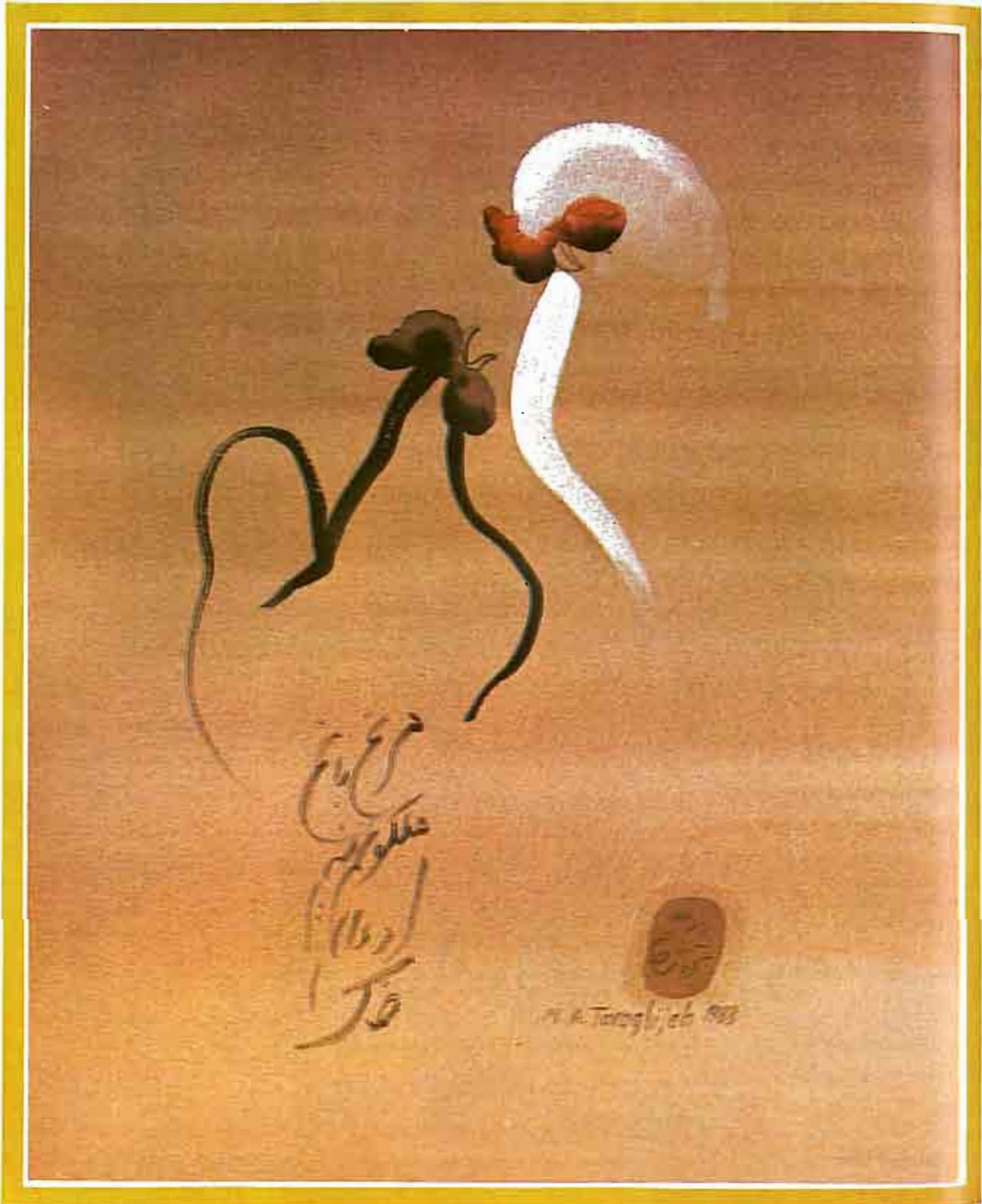


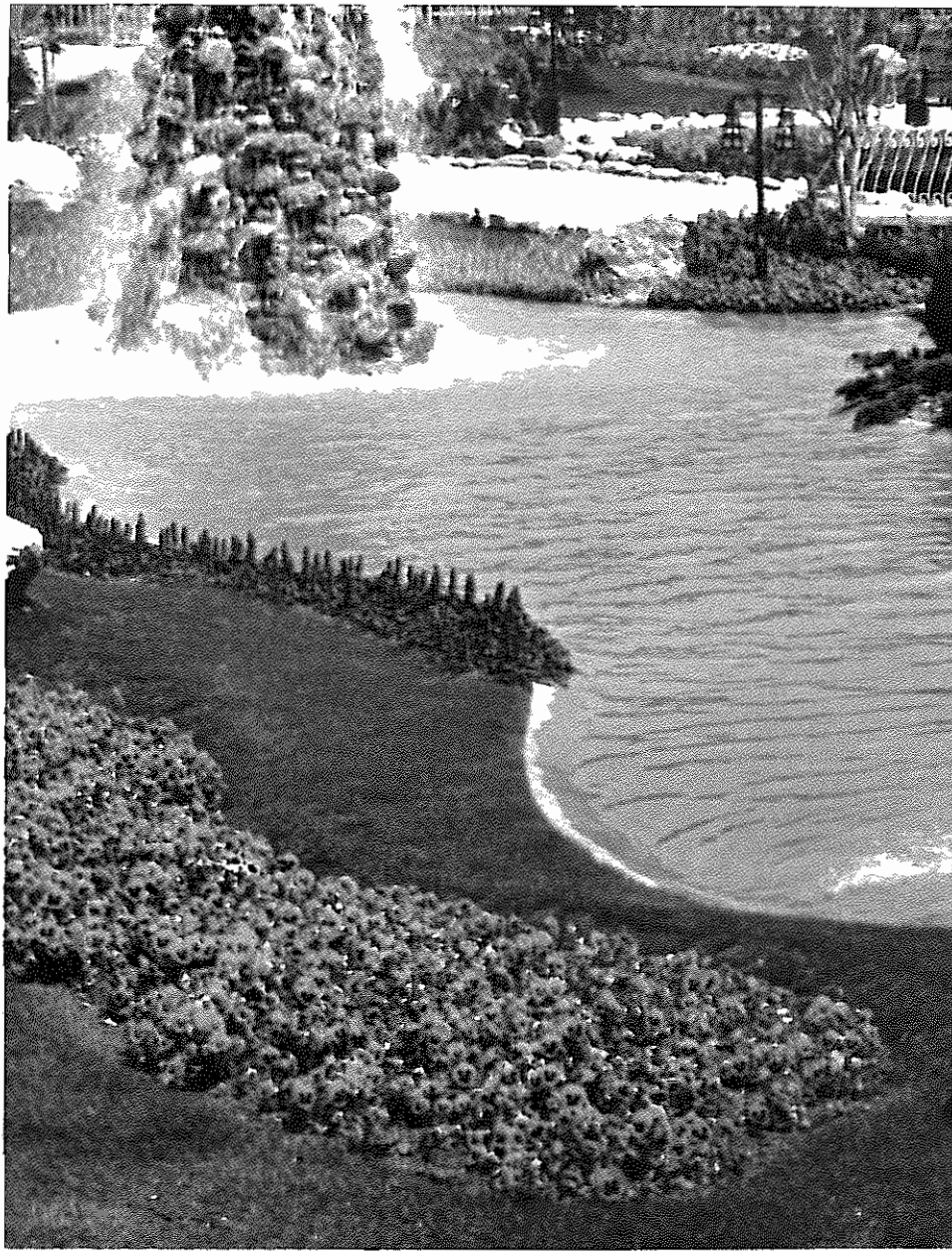
زنان

سال اول ● خرداد و تیر ماه ۷۱ ● بها ۵۰ تومان

۵



- زنان چه می‌خواهند؟ ● قضاوت زن: مینا یادگار آزادی ● آشنایی، ارتباط و تفاهم با روحیه حساس: ترجمه زهره زاهدی ● پژوهشی درباره خودکشی: مریم شکاری‌اوره ● زاله، فریادی از عمق تیره یک قرن؛ ● تحلیلی بر رمان کاغذ دیواری زرد ● مد، چرا دیروز بود و امروز نیست؟: فرشته بهار ● تله‌هیب: ژیلدا خدایار



بهار عارض گل، رقص سبزه‌ها در باد دلی به نرمی آب و نسیم می‌جوید

سازمان پارکها
و فضای سبز شهر تهران

زنان

سال اول شماره ۵ خرداد و تیر ماه ۷۱

در گذر سالی دیگر بر پرواز امام از این خاکدان، فریادها و فرزانگیهای او یاد باد!

زنان نشریه‌ای است اجتماعی که یک بار در ماه منتشر می‌شود

گزارش و خبر	۲	زنان چه می‌خواهند؟	صاحب امتیاز و مدیرمسئول: شهلا شرکت
اندیشه	۱۲	تحلیلی بر رمان کاغذ دیواری زرد: ترجمه زهره زاهدی	طراح گرافیک: کورش پارسا نژاد
حقوق	۱۷	قضاوت زن: مینا یادگار آزادی	طرحهای این شماره: باسم‌الرسام
هنر	۲۶	سادگی هنرهای دستی، روابط انسانی را عمق می‌بخشد: بنفشه رستگار	لیتوگرافی: نیما
درخانه	۲۹	تذهیب: ژیلای خدایار	چاپ: سازمان ۱۲۸
	۳۲	مد، چرا دیروز بود و امروز نیست؟: مهندس فرشته بهار	روی جلد: اثر استاد محمد علی ترقی‌جاه
	۳۴	ماهی: ترجمه حورا اخلاقی	
ادبیات	۸	کاغذ دیواری زرد: ترجمه زهره زاهدی	
	۳۷	شعر:	
	۳۸	ژاله، فریادی از عمق تیره یک قرن: زهره نوروزی صحنه	
علم	۴۴	آشنایی، ارتباط و تفاهم با روحیه حساس: ترجمه زهره زاهدی	
	۵۲	سرب: فرزانه خردمند	
	۵۵	خودکشی: مریم شکاری اوره	
	۶۳	باز هم تمرین: ترجمه ژینوس قائمی	

صندوق پستی ۵۵۶۳ - ۱۵۸۷۵
تلفن: ۸۳۳۵۱۳

License Holder & Editorial Director:
Shahla Sherkat

Zanaan is a Persian-language
journal published monthly.

Each issue contains articles and
reports related to the women's
problems.

زنان در زمینه فعالیت‌های فرهنگی، هنری، آموزشی و خدماتی آگهی می‌پذیرد.

زنان در ویرایش و کوتاه کردن مطالب آزاد است.

مطالب ارسالی بازگردانده نمی‌شود.

حقوق چاپ، انتشار و نقل مطالب، طرحها و عکسها برای مجله زنان محفوظ است.

زنان چه می‌خواهند؟



برادران و شوهرهایشان است. فرصتی که امکان دستیابی به آموزش ابتدایی، راهنماییهای آموزشی و حرفه‌ای، کارآموزی عمومی، فنی - حرفه‌ای و در صورت لزوم کارآموزیهایی در سطوح بالاتر و یا بازآموزی مادام‌العمر را فراهم سازد.

زنها و کار در گذشته

بشر همواره در جستجوی ریشه‌های دیرینه خود بوده است. دانشی که سالهای متمادی در اختیار محققین و یا در انحصار موزه‌ها قرار داشت، اکنون به طور گسترده از طریق کتاب، رادیو و به ویژه سینما و تلویزیون در اختیار عموم قرار گرفته است. امروزه همسوعان ما می‌دانند که اسلاف باستانیشان در عصر غارنشینی چگونه زندگی می‌کرده‌اند، و چگونه برخی از ملتها که تحت تأثیر عصر تکنولوژی قرار نگرفته‌اند، هنوز در عمق جنگلها و یا مناطق دوردست زندگی می‌کنند.

می‌کنند، این وظایف را در تمام قرون و اعصار به تنهایی انجام دهند. فقط اگر مردها به عنوان شوهر و پدر خود را در مسئولیتهای زنها در زمینه مراقبت از فرزندان، تهیه خوراک، و نگهداری از منزل سهیم می‌دانستند، تمامی چشم‌اندازهای اجتماعی و اقتصادی دگرگون می‌شد. چنین رویه‌ای نه تنها منجر به پیشرفت هماهنگ جسمی و ذهنی کودکان می‌شد، بلکه به زن اجازه می‌داد تا با فرصت و نیروی بیشتری که در اختیارش قرار می‌گرفت، مشغول به حرفه‌ای شود و به این ترتیب هم سطح زندگی خانواده‌اش را بالا ببرد و هم موجب توسعه اقتصادی جامعه، منطقه و کشور خودش شود و در کنار همه اینها به درجاتی از رشد برسد. زن بدون یافتن تعلیم مناسب و برابر با مرد، جهت انجام یک حرفه خاص، نخواهد توانست در فعالیتهای اجتماعی مشارکت کامل داشته باشد. آنچه باید در مورد زنها انجام پذیرد، فراهم آوردن فرصت برابر با

به طور مسلم، در مرحله نخست زنان می‌خواهند، این واقعیت که آنها نیمی از نیروی انسانی جهان را تشکیل می‌دهند، رسماً مورد پذیرش قرار گیرد. همچنین این دیدگاه غیرمنطقی که چنین ذخیره عظیمی از نیروی انسانی نباید به شکل جدیتری مطرح شود و نتواند در هر رشته از فعالیتهای پیشرفت کند، مردود شمرده شود. آیا درست است که وقتی مردها کار می‌کنند، زنان خانه‌دار مشغول استراحتند؟ شکی نیست که در تمام دنیا زنان خانه‌دار در طول روز به سختی کار می‌کنند و این کار نامرئی که نه دستمزد و نه پاداشی دارد و نه حتی به حساب می‌آید، از حد وظایف خانه‌داری و بچه‌داری بسیار فراتر می‌رود.

علی‌رغم این واقعیت مورد قبول که زندگی خانواده، یعنی واحد اولیه جامعه، بستگی به انجام منظم کارهای روزانه دارد، هیچکس تاکنون نتوانسته به اثبات رساند که زنها باید بنابر دستوراتی که از بالا دریافت



از طریق این اکتشافات درمی‌یابیم که زنهای آن دوران، مانند بسیاری از زنان در دوران معاصر، بیش از هر چیز قربانی وظایف و شرایط خود بوده‌اند. آنها علی‌رغم بارداری ناچار بوده‌اند که، کودک یک‌ساله‌شان را به پشت ببندند، در حالی که نوزاد دیگرشان چهاردست‌وپا خودش را به آستانه در غار یا کلبه می‌رسانده است. آنها در جریان حاملگیهای مکرر و متوالی و شیردادن به نوزادان با مشکلات زیادی مواجه بوده‌اند. علاوه بر این، باید گوشت و ماهی را طبخ یا خشک و نمکسود می‌کردند، پوست حیوانات را می‌کنند، دباجی می‌کردند، می‌پریدند و به هم می‌دوختند تا بالاپوش یا لباس تهیه کنند، یا برای مبادله با سایر کالاهای مورد نیاز آماده سازند. باز هم این «زن» بود که سرگرم بافندگی، تهیه لباس و پارچه، سببافی، سفالگری و سایر کارهای دستی می‌شد و البته مسئولیتش برای تهیه خوراک روزانه شامل چیدن برگها و دانه‌ها،

آب‌کشیدن از چاه یا رودخانه، شکستن هیزم و روشن نگاه‌داشتن آتش هم می‌شد. در این زمان مردها به شکار می‌رفتند، ماهیگیری می‌کردند، سرگرم جنگیدن بودند و نیز، مسئولیت ساختن سرپناه با آنها بود. حیوانات را به دام می‌انداختند، ابزار می‌ساختند و برای انتخاب رئیس دور هم جمع می‌شدند. در محاکمات داوری می‌کردند و یا در مورد حمله به قبیله دشمن تصمیم می‌گرفتند. اینها، همه کارهای مردانه بود.

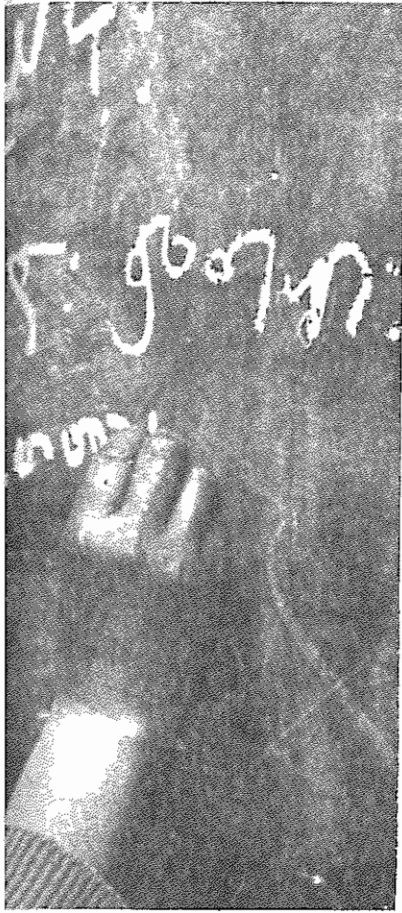
در مقاطع مختلف زمانی، تحت تأثیر تحولات منطقه‌ای، شیوه زندگی به کندی تکامل می‌یافت. این تکامل مقارن با مهاجرت اقوام صورت می‌گرفت. تولید محصول بیشتر شد و همین موجب شد که گروههایی در نقاط ثابتی مستقر شوند؛ در حالی که گروههای دیگری همچنان به زندگی عشیره‌ای ادامه می‌دادند. در میان گروههای غیرمهاجر و ساکن مناطق زراعی، مسئولیت زنان با اضافه‌شدن کارهای کشاورزی سخت‌تر و طاقت‌فرساتر شد. به این ترتیب در گذشته نه چندان دور، اولین مشاغل زنان در ارتباط با فعالیتهای سنتی‌شان شکل گرفت. قدیمیترین این مشاغل رابطه نزدیک و مستقیم با زندگی و مرگ داشت، مانند قابلگی و تدارک مراسم سوگواری. زنهایی که این امور را به عهده داشتند، عمدتاً پیرترین زنان دهکده بودند. آنها از مادرانشان آموزش دیده بودند و به همین ترتیب به دخترهایشان آموزش می‌دادند، اما در همین زمان زنهای رختشوی، ریسنده، بافنده، صنعتگران کارهای دستی از قبیل سفالگر، سبباف، و جواهرساز هم یافت می‌شدند.

به این دلیل، وقتی در بقای نسل بشر تعمق می‌کنیم - حتی در کشورهای پیشرفته و مدرن که به عنوان الگوی تقسیم کار میان زن و مرد مطرح هستند - از یاد نمی‌بریم که این دیدگاهها ریشه‌هایی دارند که در اعماق وجود هر یک از ما، در ضمیر ناخودآگاهمان دفن شده‌اند. دیدگاههایی که در طول قرون و اعصار شکل گرفته است. از یاد نمی‌بریم که شیمای کنونی زن و مرد که محصول شکل‌گیری همین تصورات است از نظر نسل پیش از ما، شمای طبیعی بوده است. علی‌رغم دگرگونیهای شرایط اجتماعی هر

کشور، در مقاطع مختلف تاریخی، معمولاً شرایط غالب در کشورهای پیشرفته به غلط برای هر جامعه‌ای مفروض شمرده می‌شود. در حالی که ما باید حتی در یک کشور واحد، میان مناطق شهری و روستایی تفاوت قائل شویم؛ هرچند که حتی در آن صورت هم چشم‌انداز ما کامل نخواهد بود، مانند یک تابلوی نقاشی که رنگهای معدود و اندکی در اختیار دارد.

اولین مدارس حرفه‌ای

غالب کشورهای پیشرفته و به ویژه انگلستان که اولین نشانه‌های صنعتی شدن در آنجا ظهور کرد، در قرن نوزدهم پا به عصر صنعت گذاشتند و این زمانی است که روستاها یعنی محل زندگی مردم فقیر تخلیه شد و روستائیشان به شهرها رو آوردند. به عنوان مثال در فرانسه فقیرترین مناطق مانند کروز و لیموزین شاهد مهاجرت مردان جوان خود به پاریس بودند. جایی که نیازمند ساختن مناطق مسکونی، عمارتها، کارخانجات، ماشین‌آلات، کارگاهها و ایستگاههای راه‌آهن بود. آنها که از کروز و لیموزین به شهر آمده بودند، هرچند دیگر بنا و معمار بودند، اما زمستانها به دیارشان برمی‌گشتند و بهار سال بعد به همراه برادرها و عموزاده‌هایشان که آنها هم در کار ساختمان بودند راهی پاریس می‌شدند. آنها از طریق آموزش حین انجام کار، حرفه‌ای را یاد می‌گرفتند. چندی بعد کلیه افراد خانواده در حومه شهرها ساکن شدند، جایی که بعدها به عنوان مناطق محروم‌نشین شناخته شد. صبح، مردها بر سر کار می‌رفتند و زنها و بچه‌ها در خانه می‌ماندند. به تدریج توسعه سریع مناطق صنعتی، موجب افزایش تقاضا برای کارگر اضافی شد و به این ترتیب زنها هم به کار گرفته شدند. دخترها، زنهای مجرد، بیوه‌های بدون فرزند و زنهای چهل‌ساله که فرزندانشان بزرگ شده بودند، جزو این گروه بودند. از آنجا که این زنها تعلیمات ابتدایی ندیده بودند، به عنوان کارگر ساده استخدام می‌شدند، در حالی که برادرها و شوهرهایشان که سالها تعلیم دیده بودند، سمتهای تخصصی‌تری را احراز می‌کردند و می‌توانستند ارتقا مقام پیدا کنند و به کمک



کارگر زیردستان کار می‌کردند، بلکه به عنوان زنهای پرورش‌دهنده اسب و سوارکار شکل کاملاً جدیدی از مشارکت زن در امور جامعه را بدعت گذاشتند.

وضعیت زن روستایی در اروپا، که هنوز هم در کشورها و مناطق فقیرنشین، به خصوص مناطق کوهستانی پابرجاست، به تدریج در نقاطی که نظام ارباب و رعیتی در املاک وسیع در حال فروپاشی بود، متحول شد. در این شرایط، بعضی از کشاورزان جیره‌بگیر (کارگرها و رعیت‌های مرد یا زن) به مزرعه‌دارانی مبدل شدند که وضع زندگیشان بهبود یافت. زنهایشان توانستند برای انجام کارهای خانه و مزرعه کسانی را برای کمک به خدمت بگمارند و با بالا رفتن سطح زندگی در این مناطق بسیار وسیع، پسرها جذب اولین مدارس کشاورزی در سطح متوسطه و دخترها وارد دبیرستانهای شهرهای نزدیک یا عمدتاً مدارس آموزش فنون خانه‌داری روستاها می‌شدند. پسرهای مالکین و اربابها تا آن زمان در کالجهای کشاورزی که در ربع آخر قرن نوزدهم تأسیس شده بود، از سطح آموزش بالاتری برخوردار بودند، اما در همین زمان در عین حال زنان روستایی همانند زنان شهری همچنان به انجام وظایف

رونق داشتند. آنها «فنون خانه‌داری» یعنی همان چیزی را به زنها آموزش می‌دادند که دیگر مختص زن بود تا بتوانند خارج از منزل این خدمات را به نحو بهتری ارائه دهند و به عنوان پیشخدمت در اطاقها و یا رختشویخانه هتلهای انجام وظیفه کنند.

پیشرفت مدارس حرفه‌ای ملی یا ایالتی تا پیش از پایان جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) در کشورهای صنعتی به طور محسوس مشاهده نمی‌شد. در سال ۱۹۲۵ شش مدرسه حرفه‌ای دخترانه در فرانسه تأسیس شده بود. در این مسیر می‌توان یکی از نتایج جنگ جهانی اول را به وضوح ملاحظه کرد. مردهای کشورهای درگیر جنگ به مدت چهار سال از صحنه خارج شدند. به این ترتیب که کشته، در حال جنگ و یا اسیر شده بودند. از این رو زنها را به کار در کارخانه‌ها، ادارات، کارگاهها، مزارع و بنادر صید ماهی فراخواندند و به این ترتیب ثابت شد که زنها قابلیت انجام کلیه کارهایی را که تا آن زمان به مردها اختصاص داشت، دارند.

زنها در مناطق روستایی کشورهای صنعتی
مناطق روستایی کشورهای صنعتی به مقتضای وضعیت جغرافیایی، آب‌وهوایی و اقتصادیشان با یکدیگر بسیار متفاوت بودند، اما علی‌رغم همه این تفاوتها یک اصل واحد و پابرجا وجود داشت: زنهای روستایی سیسیلی یا ایرلندی، اسپانیایی یا رومانیایی، فرانسوی یا آلمانی، سالیان درازی برده مردها بودند. انجام کلیه کارهای خانه اعم از پرورش و نگهداری کودکان و امور داخلی منزل و همچنین وظایف دیگری از قبیل کارهای زراعی مربوط به سیستم ارباب و رعیتی، شیردوشی از گاوها و بزها، پرورش ماکیان، کشت و پرورش سبزیها مایحتاج خانواده در جالیتهای خانوادگی، پرورش تاکستانها، برداشت محصول میوه و سبزیجات و نگهداری آنها به صورت مربا، نمکسود شده، بوداده، و کنسرو به عهده زنها بود. تنها مورد استثنایی اما قابل توجه، که به ندرت در شرح و تاریخچه این دوران مطرح شده است، در قاره آمریکا بوده است. آمریکا جایی بود که دخترها و دخترزاده‌های اولین مهاجران به آن سرزمین، از شروع مهاجرت بزرگ اروپاییان دوش‌به‌دوش پدرها و شوهرهایشان کار کرده بودند. این زنان همراه با رشد سریع مکانیزه شدن کشاورزی نه تنها به عنوان مدیران خانواده که گروه زیادی

آموزشهایی که قبلاً در حین کار دیده بودند، به کارگرهای متخصص و یا سرکارگر مبدل شوند.

این شکل ترتیب کار، قابل تعمیم به تمام کشورهای صنعتی است که در مراحل اولیه صنعتی شدن قرار دارند و از سویی نمایانگر این واقعیت است که: چرا زنها از آغاز عصر صنعت مایل به کار در خارج از منزل نبودند؟ چرا هنگام نیاز به تأمین معیشت خود کم‌درآمدترین کارها را که مستلزم هیچگونه تخصصی نبود، می‌پذیرفتند؟ چرا به تدریج ترجیح دادند در خانه بمانند و صرفاً به کارهای سخت و یکنواخت خانه پردازند؟ اینها همه نهایتاً منجر به استثماری آشکار شد. یکی از مدافعین کلاسهای آموزش حرفه‌ای به نام آلبرت دُمون وضعیت سال ۱۸۸۵ را به عنوان یک رسوایی تقبیح کرد. این صنعت نوظهور، به کارگیری کارگرانی با آموخته‌های ریاضی یعنی پایه مهندسی را در سراسر اروپا اقتضا می‌کرد. در سال ۱۷۹۴ دانشسرای هنر و اصول پلی‌تکنیک در فرانسه تأسیس شد. این دانشسرا ابتدا اقدام به جمع‌آوری نمونه‌های اصلی ماشین‌آلاتی که تا آن زمان اختراع شده بود، کرد. در هر کجا انستیتوها و کالجهایی افتتاح می‌شد تا سردمداران صنعت را آموزش دهد و برای رشته مهندسی در صنایع نساجی و شیمیایی مهندس تربیت کند. همه این آموزشها تمام و کمال متعلق به مردها بود.

ساختار تولید و صنعت در حال توسعه به زودی با تشکیلات بازرگانی که می‌رفت تا در مدت کوتاهی از اهمیت فراوانی برخوردار شود، پیوند یافت و این همان پدیده‌ای است که در اصطلاح دنیای کار به آن «دوران سوم» گفته می‌شود. منشیها، کارمندان اداری و دفترنویسان به زودی ماشین‌تحریر را جانشین قلم کردند و این خود، باعث ازدیاد و توسعه مدارس بازرگانی و دوره‌های اختصاصی فراگیری کار با ماشین تحریر و حسابداری شد. مردان جوان و دخترها به طور مرتب در کلاسهای شبانه شرکت می‌کردند. در مدت کوتاهی حرفه مربوط به کارهای دفتری به یک حرفه زنانه مبدل شد. در سال ۱۹۸۲، ۱۲ مدرسه کارآموزی بازرگانی صنعتی در فرانسه گشایش یافت که دوتای آنها اختصاص به دخترها داشت. در همان سال ۱۴ آموزشگاه حرفه‌ای در پاریس دایر شد که هشت‌تای آنها دخترانه بود. کالجهای آموزش فنون خانه‌داری نیز به اندازه کالجهای بازرگانی

دو موضوع زیر را مورد ملاحظه قرار داد.
۱ - همه کارکنان اعم از زن و مرد به کیفیت مناسب شغلی و نیز تا حدی انعطاف‌پذیری نیازمندند تا از نظر فنی به طور یکسان پیشرفت کنند.

۲ - زنها در تئوری حق دارند مانند مردها شاغل باشند، اما در عمل از آنها بسیار عقب هستند، به ویژه در زمینه قابلیت‌های حرفه‌ای.

ورود دخترها و

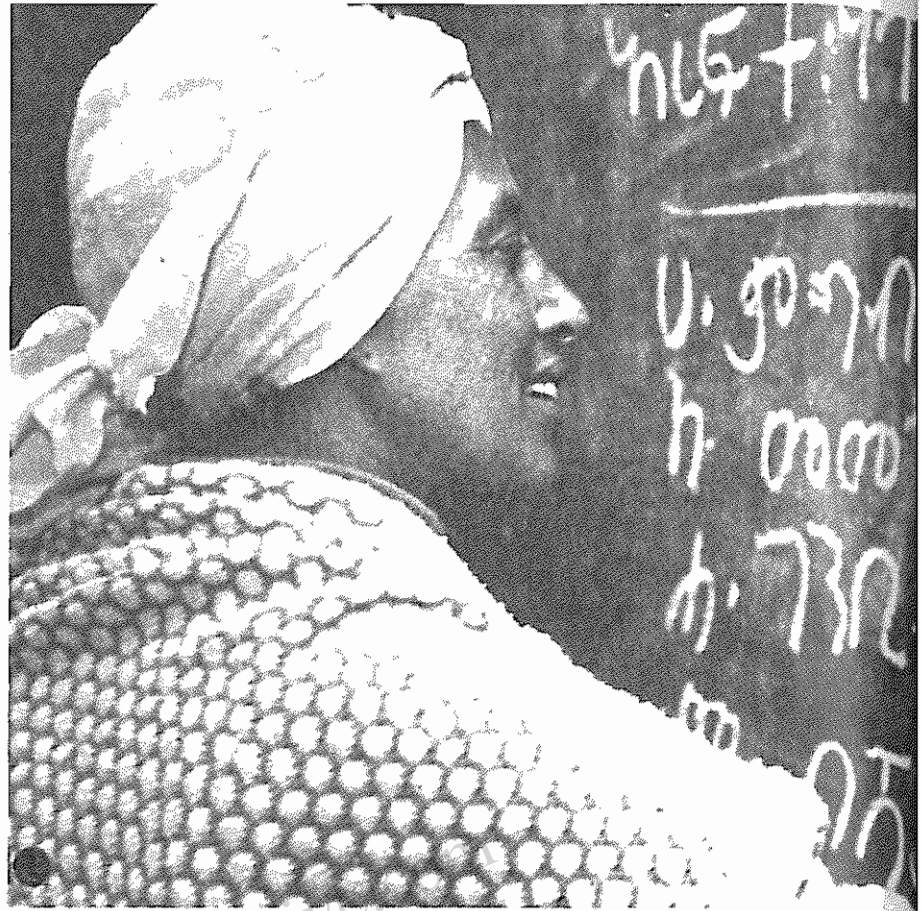
پسرهای جوان به مدارس

الف - در کشورهای پیشرفته: صرفنظر از نقطه‌نظرهای سنتی و کلیشه‌ای که هنوز هم در بعضی از کتب درسی و دوره‌های تحصیلی باقی مانده است، می‌توان گفت که فرصت و موقعیت آموزشی برای دختران و پسران به طور مساوی وجود دارد. حداقل می‌توان گفت، تا تحصیلات ابتدایی این تساوی وجود دارد و تا شانزده سالگی را دربر می‌گیرد، و در بعضی کشورها تا سنین بالاتر نیز دخترها و پسرها در آموزش برابرند. به برکت تسهیلاتی که در نقاط محروم برای ورود جوانان به مدارس ایجاد شده است، (از قبیل سرویس رفت‌وآمد، سالن غذاخوری، مدارس شبانه‌روزی، بورسهای تحصیلی، و غیره) این امکان به وجود می‌آید تا در بعضی از کشورها تفاوتی که میان مناطق روستایی و شهری وجود دارد، از میان برود.

ب - در کشورهای در حال توسعه: کشورهای در حال توسعه از زمان کسب استقلال به بعد، شروع به برنامه‌ریزی مدارس ابتدایی کرده‌اند. به دلیل برخی کمبودها، هنوز این طرحها در همه جا و به طور مداوم عملی نشده است. اگر هر یک از مناطق در حال توسعه را به تنهایی در نظر بگیریم، در می‌یابیم که ورود دختران به مدرسه مانند ورود پسران به مدرسه است، مانند مدارس ابتدایی و متوسطه در آمریکای لاتین و آسیای شرقی، در حالی که در مناطق دیگر دختران به نسبت کمتری از پسران وارد مدرسه می‌شوند.

وضعیت تحصیلات بالاتر از متوسطه

علی‌رغم پیشرفت‌هایی که تاکنون انجام گرفته است در بسیاری از مناطق توسعه‌یافته، هنوز تعداد دخترانی که به تحصیلات بالاتر از دوره متوسطه می‌پردازند، با تعداد پسران در همین رده تحصیلی برابر نیست. در مناطقی با توسعه‌یافتگی کمتر، پیشرفت‌هایی حاصل شده است، اما هنوز



زنان در کشورهای پیشرفته پیشین

در گذشته وضع زنها در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین بنابر سطح طبقاتی و اجتماعیشان بسیار متفاوت با یکدیگر بود؛ اما قسمت اعظم زنهای معمولی مانند هر جای دیگر دنیا، پیشخدمت دست به سینه همه‌کس بودند. همه وقت آنها صرف به دنیا آوردن بچه‌ها، بزرگ کردن آنها، و به کلی مراقبت از خانواده می‌شد و زمینه رشد فردی حتی برای انجام همین وظایف را نداشتند.

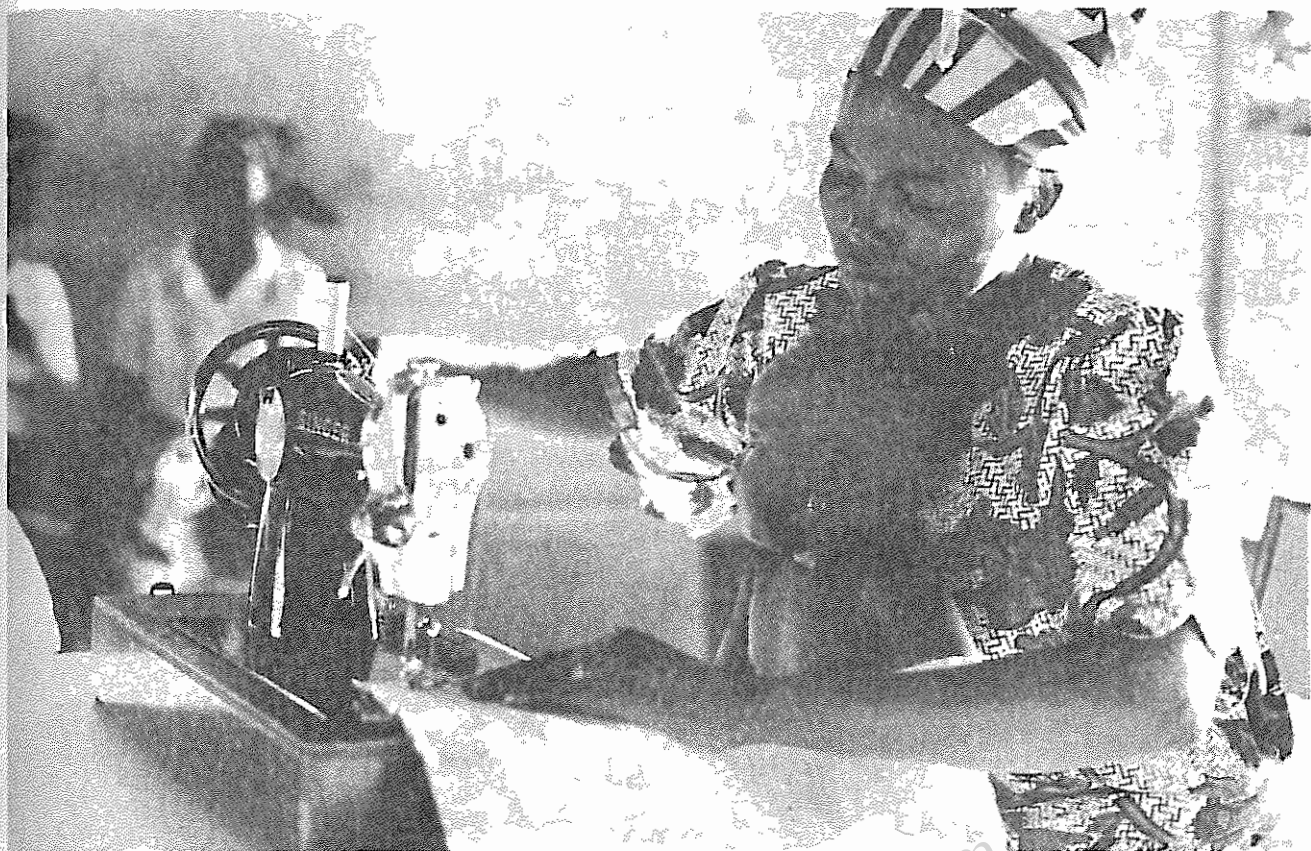
دختران و زنان در سطوح مختلف

آموزشی و در دوره‌های کارآموزی

بسیاری از ارگانهای جهانی با مشکلی اساسی مواجه هستند که در واقع سرچشمه تمام مشکلات اقتصادی جهان است، و زندگی بهتر و سعادت بیشتر برای نوع بشر را تحت الشعاع قرار می‌دهد. این مشکل را می‌توان به شکل سوالاتی مطرح کرد. چگونه می‌توان با بیکاری که به صورت پدیده‌ای جهانشمول درآمده است، مبارزه کرد؟ چگونه می‌توان ساعات کار را به نحو بهتری میان کارمندان بیشتری توزیع نمود و در عین حال کیفیت و بازدهی کار را بالا برد؟ به نظر می‌رسد در پاسخ این سؤال باید

انحصاری خود به عنوان همسر و مادر مشغول بودند و این پیش از جنگ جهانی اول بود. یعنی پیش از زمانی که زنها به کمک پیرمردهای ده که به دلیل کهولت سن از خدمت نظام معاف بودند مدیریت مزارع را در دست بگیرند.

از حیث فعالیت‌های مربوط به صنایع دستی، هر دهکده‌ای برای خودش نجار، کفشدوز، بافنده، آهنگر، نعلبند، چرخ‌ساز، سراج و... داشت. زنها بی‌آنکه در فعالیت‌های اقتصادی و در کنار مردان صنعتکار خود جایی داشته باشند، در خانه می‌ماندند. گاهی تعداد اندکی از ایشان که در مرکز دهکده منزل داشتند، بقالی، خرازی‌فروشی، یا روزنامه و سیگارفروشی انحصاری ده را اداره می‌کردند. آنها تا زمان جنگ جهانی اول مانند دخترهایشان به صومعه یا مدارس کلیسایی رفته بودند و مقدمات سوادآموزی و هنرهای دستی به ویژه سوزنکاری و خیاطی را آموخته بودند. در چنین فضایی، همانند سایر املاک کشاورزی اطراف، فعالیت زنها به طور سنتی و طی سالیان متمادی منحصر به خانه و بچه‌داری بود با تعداد بچه‌هایی بسیار زیاد در خانواده.



جایگاه زنان و دختران در آموزشهای

فنی سطوح بالا

نخست باید منظور خود را از آموزشهای فنی سطح بالاتر توضیح دهیم. به طور کلی جوانان در سنین بین ۱۸ تا ۲۰ سال برای ادامه تحصیل وارد دانشگاهها، مدارس عالی، مؤسسات عالی، کالجهای آموزشی و یا مدارس تربیت معلم می شوند. پزشکان، داروسازان، زیست شناسان، وکلای قضایی، دادستانها، قضات، کارشناسان علوم اداری، حسابداران قسم خورده، اقتصاددانان، معلمین، جامعه شناسان، روان شناسان، محققین و... در این سطح آموزش می رسند و غالباً پس از سالیان دراز تحصیل به درجات فوق می بینند. در بعضی از کشورها مدارس عالی در سطح دانشگاهها هم افسران درجه بالای ارتش و هم متخصصین سطح بالای رشته های غیرنظامی از جمله مهندسی در رشته های مختلف را آموزش می دهند. به جاست که سؤال شود جای زنان در این تشکیلات که در واقع آموزش دهنده مدیران رده بالای کشورهای مختلف است، کجاست؟

چنانچه از روی نتایج به دست آمده داوری کنیم، کشورهای اروپای شرقی، اولین کشورهایی بودند که درهای دانشگاهها

نیروی انسانی (زن و مرد) و نیز اگر بپذیریم که کیفیت انجام کار همان قدر اهمیت دارد که کمیت نیروها در بازار کار، در این صورت اولویت را باید به موارد زیر داد:

- ایجاد شرایط مساوی برای تحصیل - حداقل تا پایان دوره ابتدایی - تا نوجوانان بتوانند آگاهیهای اولیه را در ارتباط با موضوعات عمومی و همچنین موضوعات علمی و فنی فراگیرند.

- تقویت دروس عمومی، علمی و آگاهیهای فنی، از اولین سالهای تحصیلات متوسطه، که به جوانان (چه دختر و چه پسر) این فرصت را می دهد تا با دراختیار داشتن دستمایه های مناسب بتوانند حرفه آینده خود را انتخاب کنند.

- آشنا کردن همه جوانان (اعم از دختر و پسر) با کارهای فنی و عملی و اجتناب از پیشداوریهای معمول که القا می کند آشپزی و خیاطی مال دخترهاست و نجاری و آهنگری متعلق به پسرها.

- تأسیس مؤسسات خدمات ارشادی مشاغل و در صورت لزوم اصلاح مؤسسات موجود در این زمینه، تلاش برای آگاه کردن بزرگسالان و بیرون کشیدن آنها از کلیشه های سنتی و واداشتن آنها به شناخت درست حرفه خود و ارزیابی دقیقتر قابلیت هایشان.

تفاوت عظیمی به نفع پسرها وجود دارد.

در مقیاس جهانی: الف - ورود دختران به مدارس متوسطه، در مجموع بسیار به کندی افزایش می یابد ب - دختران بیشتر وارد مدارس تربیت معلم می شوند، رشته های عمومی و حرفه ای که همپراز هم هستند. پ - از آنجا که آموزشهای حرفه ای از یک سو شامل دوره های علمی، تکنیکی و تحصیلات بازرگانی و از سوی دیگر شامل اقتصاد داخلی می شود، به نظر می رسد ورود دختران به رشته هایی از قبیل مکانیک الکترونیک، صنعت، کشاورزی و غیره بالنسبه ناکافی است.

در مناطق اصلی کشورهای توسعه یافته، در مجموع دختران کمی بیشتر از پسرها وارد مدارس می شوند. آنها در رشته تربیت معلم اکثریت را دارا هستند و در دوره های عمومی بیشتر از مدارس متوسطه فعال هستند.

در جمع بندی وضعیت زنان در مقاطع مختلف تحصیلی به نتایج زیر دست می یابیم: در مقایسه میان اشتغال به تحصیل زنان با مردان در تمام سطوح تحصیلی به پایین بودن

درصد زنان اشاره کردیم. در نتیجه اگر متقاعد شده باشیم که مشکل توسعه و رشد مستقیماً وابسته به اشتغال هر چه بیشتر سکته مناطق مختلف است، یعنی بیشترین بسیج



و مؤسسات عالی آموزش خود را کاملاً به روی دخترها گشودند. دختران در این کشورها نه تنها اجازه تحصیل در حد عموم را یافتند بلکه با دستیابی به سطوح ارتقا یافته تحصیلی و سایر آموزشهای پیشرفته توانستند پیوسته در گروههای بیشتری وارد مؤسسات عالی آموزش و حرفه‌های تخصص فنی شوند. به طور مثال در اتحاد جماهیر شوروی (سابق) ۵۲ درصد کارگران زن نیمه متخصص توانستند به دانشگاه راه یابند. به این ارقام توجه کنید: در شوروی از هر دو مهندس یکی زن است، ۴۰ درصد از جراحان دامپزشک، متخصصین کشاورزی، و تکنیسینهای جانورشناس، و همچنین ۳۹ درصد محققین علوم زن هستند. در مورد پزشکان این نسبت بسیار بالاتر است. از هر چهار پزشک روس سه نفر زن هستند.

در مجارستان ۷۵ درصد مهندسين شهرساز، ۲۰ درصد دادستانها (در بوداپست ۵۰ درصد زن هستند، زنان بیش از سه چهارم مشاغل آموزشی را در اختیار دارند.

در کسانادا، کشوری که در آن ورود دخترها و زنها به دانشگاه سابقه طولانی دارد، در سالهای میان ۱۹۷۲-۷۳ و ۱۹۷۷-۷۸، تعداد دختران دانشجو افزایش چشمگیری داشته است، به خصوص در رشته‌هایی که عرفاً زنانه نبودند، مانند: داروسازی در بخش دامپزشکی، حقوق و حتی رشته‌های مهندسی.

در اکوادور تعداد بسیار زیاد دانشجویان دختر در سطح عالی آموزشی از مرز مورد درخواست جامعه فراتر رفته و این نگرانی وجود دارد که ایشان ناچار شوند شغلی در سطح پایین‌تر از تخصص و قابلیت خود بپذیرند.

ب - در کشورهای در حال توسعه:

در مورد کشورهای در حال توسعه به چندین علت تهیه جدولهای آماری تحصیل زنان در مراکز آموزش عالی مقدور نمی‌باشد.

۱ - در این زمینه چهار گزارش در دست می‌باشد که عمدتاً روی کارآموزیهای حرفه‌ای برای دختران جهت ورود به بازار کار متمرکز شده است. آنجا که به دانشگاهها و سطوح آموزش عالی مربوط می‌شود، گزارش کاملی در دست نیست.

۲ - به طور کلی ورود زنان به مراکز آموزش عالی که دانشجویان را برای رشته‌های صنعتی و کشاورزی آموزش

می‌دهد، در سطحی که وارد بازار اقتصادی کار شوند آنقدر ناچیز است که به غیر از چند مورد استثنا می‌توان گفت وجود ندارد.

۳ - رشته‌هایی که در دانشگاههای کشورهای آفریقا، آمریکای لاتین و آسیا به وسیله دختران انتخاب می‌شود، عمدتاً عبارتند از: علوم انسانی (ادبیات، حقوق، تاریخ، جغرافیا، زبان) که نهایتاً منجر به اشتغال در حرفه‌های آموزش و اداری می‌شود. با این حال باید متذکر شویم که تعدادی از این کشورها برای آن که بتوانند دانشگاههایی در سطح ملی ایجاد کنند که درهایش به روی هر دو جنس به طور مساوی باز باشد، تلاشهای قابل تحسینی به عمل آورده‌اند، هرچند که غالباً ناچار بوده‌اند

هیتهای علمی خود را از میان مدرسين سایر کشورها انتخاب کنند و به کار گمارند.

شاگردان این دانشگاهها، اعم از دختر و پسر، برای مدت چند سال به کشورهای خارجی می‌روند تا در رشته‌ها و سطوحی که در کشورشان وجود ندارد، به تحصیلات خود ادامه بدهند. (از جمله پزشکی، علوم پایه، اقتصاد، علوم اداری و غیره). آنها عموماً دانشجویان بورسیه هستند و به کشورهای مسافرت می‌کنند که به زبان آنها آشنایی دارند (مانند انگلیسی، فرانسه، آلمانی و غیره). این دانشجویان اعم از دختر و پسر غالباً متعلق به طبقات حاکمه اعم از سیاسی و اقتصادی هستند. زمانی که تحصیلات آنان پایان می‌پذیرد و در رشته‌ای

تخصص پیدا می‌کنند، برخی تصمیم می‌گیرند در کشوری که درس خوانده‌اند، بمانند و به کشور خود برنگردند. چنین وضعیتی برای هر دو کشور مبداء و میزبان مشکلاتی به همراه دارد.

با در نظر گرفتن همه آنچه گفته شد، نتیجه می‌گیریم که سهم زنان در فرآیند تحصیلات عالی به اندازه سهم مردان نیست.

به هر حال اگر متقاعد شده باشیم که مسئله توسعه و رشد با ایجاد کار برای بالاترین تعداد افراد متخصص و کارآمد، از جمله زنها ارتباط مستقیم دارد، و نیز بپذیریم که کیفیت کار نیروی انسانی بسته به میزان مهارت اوست، آن‌گاه از میان همه اولویتها، ضروری است که:

۱ - مدارس ابتدایی به تعداد کافی برای آموزش همه کودکان اعم از دختر و پسر ایجاد شود.

۲ - مؤسسات آموزشی در اولین مراحل دبیرستانی یک برنامه کامل و گسترده آموزشی، شامل موضوعات کلی (عمومی) - یعنی علوم پایه، ریاضیات و نیز آشنایی اولیه با حرفه‌های عملی تدارک ببینند و آن را بدون قایل بودن هیچگونه تمایزی میان دو جنس، به دانش‌آموزان تعلیم دهند.

۳ - علاوه بر اقدامات لازم دیگر، در وهله اول با ایجاد کارآموزی و آموزشهای حرفه‌ای در سطوح اولیه دبیرستان بر اساس عمومیت و تداوم، تساوی امکان آموزش برای هر دو جنس را ارتقا بخشند.

کاغذ دیواری زرد



برای همین است که دایم مراقبش هستم. در نور مهتاب - در شبهای مهتابی، تمام شب نور ماه از پنجره می‌تابد - اصلاً به نظر نمی‌آید که این همان کاغذ است.

شبها، زیر هر نوری، در گرگ و میش غروب، نور شمع، نور چراغ برق، و بدتر از همه نور مهتاب، طرح مثل میله‌های زندان می‌شود. منظوم طرح بیرونی است، و زنی که زیر آن است کاملاً به دیوار می‌چسبد.

تا مدت زیادی نمی‌فهمیدم آن پشت چیست، آن طرح فرعی و مبهم را می‌گویم، اما حالا مطمئنم که یک زن است. روزها کاملاً رام است. در خیال می‌بینم که طرحها مانع حرکت او می‌شوند. مثل یک معما است. ساعتها مرا هم بی‌حرکت نگه می‌دارد.

این روزها دایماً دراز می‌کشم. جان می‌گوید هرچه بیشتر بخوابم برابم بهتر است. به همین علت مرا وادار کرده بعد از هر وعده غذا یک ساعت بخوابم. من هم مجبورم به دروغ متوسل شوم. به آنها نمی‌گویم که بیدار می‌مانم - هرگز! در واقع دارم کم‌کم از جان می‌ترسم.

گاهی جور غریبی به نظر می‌آید، و حتی جنی هم نگاه غیرقابل توضیحی پیدا کرده.

گاهی به ذهنم خطور می‌کند - البته در حد یک فرض - که شاید این تأثیر کاغذ دیواری باشد!

بعضی وقتها بدون اینکه جان بفهمد، او را زیر نظر می‌گیرم، به بهانه‌ای یکدفعه وارد اطاق می‌شوم، و بارها دیده‌ام که در تنهایی به تماشای کاغذ دیواری نشسته است! جنی هم همین‌طور. یکبار وقتی دست به کاغذ دیواری می‌کشید، منش را گرفتم.

نمی‌دانست در اطاق هستم، و وقتی با صدایی آهسته - خیلی آهسته - و لحنی آرام و به اختیار، پرسیدم با کاغذ چه کار می‌کند، سربرگرداند و انگار موقع دزدی غافلگیرش کرده باشند، با عصبانیت نگاه کرد و پرسید چرا این‌طور می‌ترسانش.

بعد گفت که کاغذ هر چیزی را که به آن بخورد لک می‌کند، گفت که روی همه لباسهای من و جان لکه‌های زردی افتاده، گفت امیدوار است بیشتر مواظب باشیم.

عذر موجهی نیست؟ اما می‌دانم که داشت کاغذ را امتحان می‌کرد، و تصمیم دارم نگذارم کسی جز خودم همه چیز را بفهمد! این روزها زندگی خیلی از قبل هیجان‌انگیزتر شده. چیزی دارم که انتظارش را بکشم. چشم براهش باشم، تماشایش کنم. اشتهایم بیشتر شده و آرام‌ترم. جان از این که می‌بیند حالم بهتر شده خیلی خوشحال است. دیروز خنده‌ای کرد و گفت علی‌رغم وجود کاغذ دیواری، حالم رو به بهبود است. من هم خنده‌ای کردم و جوابش را ندادم. مایل نبودم بگویم بهتر شدن حالم به خاطر وجود کاغذ دیواری است، آن وقت مسخره‌ام می‌کرد. حتی ممکن بود مرا از آن‌جا برود.

تا همه چیز را نفهمم دلم نمی‌خواهد از اینجا بروم. یک هفته دیگر

شارلوت آنپرکینز گیلمن در سال ۱۸۶۰ در ایالت کانکتیکات آمریکا متولد شد. در سن ۲۴ سالگی ازدواج کرد و سال بعد تنها فرزندش، کاترین را به دنیا آورد. در سال ۱۸۸۷ از شوهرش جدا شد و به کالیفرنیا مهاجرت کرد. رمان «کاغذ دیواری زرد» در سال ۱۸۹۲ در مجله نیویورک به چاپ رسید.

سال بعد مجموعه اشعار او به نام: «در این دنیای ما» منتشر شد. در سال ۱۸۹۴ نشریه «اثر» ارگان «اتحادیه زنان پاسیفیک کوست» به همت او به چاپ رسید. سالهای بین ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۰ را به تدریس مشغول بود. در همین سالها قسمت اعظم آثار خود را منتشر کرد: زن و اقتصاد (۱۸۹۸) در باره کودکان (۱۹۰۰)، خانه، وظایف و تأثیرات آن (۱۹۰۳)، کار انسانی (۱۹۰۴)، مردها دنیا را ساختند (۱۹۱۱) کیش آن مرد و آیین آن زن: مطالعه معتقدات پدرها و کار مادرهایمان (۱۹۲۳). معروفترین اثر او «زن و اقتصاد»، تحلیلی بر تاریخ، جامعه‌شناسی، و اقتصاد سیاسی جنس مؤنث است که به هفت زبان ترجمه شده است. چهار رمان دیگر او با نامهای: دایانئا چه کرد؟، معما، به حرکت درآمدن کوهها... و موطن آن زن، در سال ۱۹۸۰ توسط «نشر زنان» در آمریکا به چاپ رسید.

شارلوت از پیش‌کسوتان نهضت زنان آزادیخواه بود و تمامی عمر خود را وقف تحقق آرمانهایش کرد: ترغیب انسانها به برقراری جامعه‌ای دور از تبعیض و ستم.



قسمت دوم

درست است که رنگش به حد کافی زننده، ناراحت‌کننده، و عذاب‌آور است، اما طرحش هم جداً آدم را شکنجه می‌دهد. درست وقتی مطمئن می‌شوی طرح را کاملاً دنبال کرده‌ای، یکدفعه وارونه می‌شود و حساب از دست آدم درمی‌رود. به آدم سیلی می‌زند، آدم را از پا درمی‌آورد، آدم را لگدمال می‌کند. مثل یک کابوس می‌ماند.

ظاهراً طرح به سبک گلدار عربی است، آدم را یاد گیاههای قارچی می‌اندازد. تصور یک قارچ سمی بندبند شده را بکنید، یک ردیف قارچ سمی که در یک شیار بی‌انتها جوانه زده و سبز شده باشند. یک چنین چیزی. بعضی وقتها این‌طور است!

این کاغذ ویژگی خاصی دارد، چیزی که ظاهراً هیچکس دیگری بجز من متوجه‌اش نمی‌شود، خاصیتش این است که با تغییر تابش نور، تغییر می‌کند.

وقتی آفتاب تند مشرق از پنجره می‌تابد، همیشه مواظب اولین اشعه بلند هستم، آنقدر سریع تغییر می‌کند که باورم نمی‌شود.

شارلوت پرکینز گیلمن
ترجمه زهره زاهدی

در موهایم فرو می‌رود.
حتی وقتی برای درشکه‌سواری می‌روم، اگر یکدفعه سرم را
برگردانم، همان‌جا، پشت سر من است.
بوی غریبی هم هست! ساعتها وقت صرف کردم که این بو را
تجزیه کنم و بفهمم بوی چیست.
اولش بد نیست، خیلی هم ملایم است، اما خیلی ماندگار است.
نافذترین بویی است که تا حالا به مشامم خورده.
در این هوای مرطوب، وحشتناک است. شب بیدار می‌شوم و
می‌بینم به من چسبیده است.
اوایل ناراحت می‌کرد. جداً به این فکر افتاده بودم که خانه
را آتش بزنم تا به منبع بو برسم.
اما حالا به آن عادت کردم. تنها چیزی که به فکرم
می‌رسد این است که بو هم مثل رنگ کاغذ دیواری، زرد
است، یک بوی زرد.

روی دیوار رد مسخره‌ای وجود دارد، آن پایین، نزدیک
کف اطاق. یک نوار افقی که دورتادور اطاق کشیده شده.
از پشت همه اثاثیه اطاق، بجز تختخواب، عبور می‌کند. یک
نوار طولانی و به خط مستقیم و حتی چرک و کثیف، مثل اینکه
بارها و بارها چیزی رویش مالیده شده باشد.
نمی‌دانم چی رویش مالیده شده، کی مالیده، و چرا این کار را
کرده. دورتادور، سرم گیج می‌رود.
بالاخره یک چیزی کشف کردم.
همان‌طور که هر شب ساعتها تماشايش می‌کردم، و هر بار تغییر
می‌کرد، بالاخره فهمیدم.

جلوی کاغذ واقعاً تکان می‌خورد - تعجبی هم ندارد! زنی که آن
پشت است تکانش می‌دهد.

گاهی فکر می‌کنم چند نفر زن آن پشت هستند، و گاهی فقط یکی،
و او به سرعت دور تا دور می‌خزد، و خزیدن او کاغذ را تکان
می‌دهد.

بعد در جاهای براق کاغذ آرام می‌گیرد، و در جاهای خیلی کپر
دستش را به میله‌ها می‌گیرد و سخت تکانشان می‌دهد.
و دائماً سعی می‌کند از پشت میله‌ها بیرون بیاید. اما هیچکس
نمی‌تواند از پشت آن کاغذ بیرون بیاید، آدم را خفه می‌کند، فکر می‌کنم
برای همین است که این همه چشم روی کاغذ است.
زنها بیرون می‌آیند، بعد کاغذ خفه‌شان می‌کند و وارونه آویزانشان
می‌کند، و چشمهایشان سفید می‌شود.
اگر روی سرهایشان را می‌پوشانند یا سرشان را می‌بریدند،
انقدرها بد نبود.

فکر می‌کنم آن زن روزها بیرون می‌آید.
و - خصوصی - بهتان می‌گویم از کجا فهمیدم: من او را دیدم!



مانده است، و فکر می‌کنم این مدت کافی باشد.
حالم از همیشه بهتر است. شبها زیاد نمی‌خوابم، چون تماشايش
پیشرفت کار خیلی جالب است، اما روزها حسابی می‌خوابم.

روزها کسل‌کننده و تکراری هستند.
هر روز می‌بینم قارچه‌ها جوانه‌های تازه‌ای زده‌اند و سایه زرد
تازه‌ای رویشان را پوشانده. با اینکه با حوصله و دقت سعی می‌کنم،
باز هم نمی‌توانم تعدادشان را بشمارم.

این کاغذ عجیبترین رنگ زرد را دارد. باعث می‌شود به تمام
چیزهای زردی که تا حالا دیده‌ام فکر کنم، البته نه چیزهای قشنگ مثل
گل آلاله، بلکه چیزهای زشت و بد و کثیف.

اما کاغذ دیواری خاصیت دیگری هم دارد: بویش. اولین لحظه‌ای
که وارد این اطاق شدیم بویش به مشامم خورد، ولی با آنهمه آفتاب و
هوای تازه آنقدرها هم بد نبود. حالا یک هفته است که هوا ابری و
بارانی است، و پنجره‌ها چه باز باشند، چه بسته، بوی کاغذ بلند
است.

در همه خانه می‌پیچد.
می‌فهمم که در اطاق غذاخوری می‌پلکد، در اطاق نشیمن پراکنده
است، در راهرو پنهان می‌شود و در پله‌ها منتظر من می‌ماند.

می‌کند.

ذره‌ای سرزنشش نمی‌کنم. خیلی حقارت‌آور است که آدم را در حال خزیدن در روز روشن، غافلگیر کنند!

من خودم هر وقت روزها می‌خزم در را از تو قفل می‌کنم. شبها نمی‌توانم بخزم، چون می‌دانم جان فوراً چیزهایی خواهد فهمید. و جان این روزها آن قدر غیرعادی شده که دلم نمی‌خواهد تحریکش کنم. کاش اطاقش جدا بود! علاوه بر این، دلم نمی‌خواهد کسی جز خودم آن زن را شبها بیرون بیاورد. نمی‌دانم آیا می‌شود که او را در یک نگاه از پشت همه پنجره‌ها ببینم.

با اینکه به سرعت سرمی‌گردانم، هر بار فقط از پشت یک پنجره می‌توانم ببینمش.

و با اینکه همیشه می‌بینمش، می‌تواند سریعتر از سرچرخاندن من بخزد!

گاهی دیده‌ام که تا دشتهای باز پیش می‌رود، مثل سایه ابری در باد، به سرعت می‌خزد.

کاش می‌شد تکه بالایی کاغذ را از تکه پایینی جدا می‌کردم. آرام آرام سعی خودم را می‌کنم.

متوجه چیز مسخره دیگری هم شده‌ام، ولی این دفعه نمی‌گویم! خوب نیست که آدم زیادی به مردم اعتماد کند.

دو روز دیگر کافی است تا کاغذ را بکنم، و می‌دانم که جان دارد کنجکاو می‌شود. از طرز نگاه کردنش خوشم نمی‌آید.

به گوش خودم شنیدم که راجع به من از جنی سوالهایی می‌کرد. او هم یک گزارش مفصل داد.

گفت که روزها حسابی می‌خوابم.

جان می‌داند که شبها خوب نمی‌خوابم، از بس که ساکنم!

از خود من هم خیلی چیزها می‌پرسد، و تظاهر به علاقه و مهربانی می‌کند.

انگار درونش را نمی‌بینم!

با این حال بعد از سه ماه خوابیدن زیر این کاغذ، از رفتارش تعجب نمی‌کنم.

فقط برایم جالب است، اما مطمئنم جان و جنی هم پنهانی تحت تأثیرش قرار گرفته‌اند.

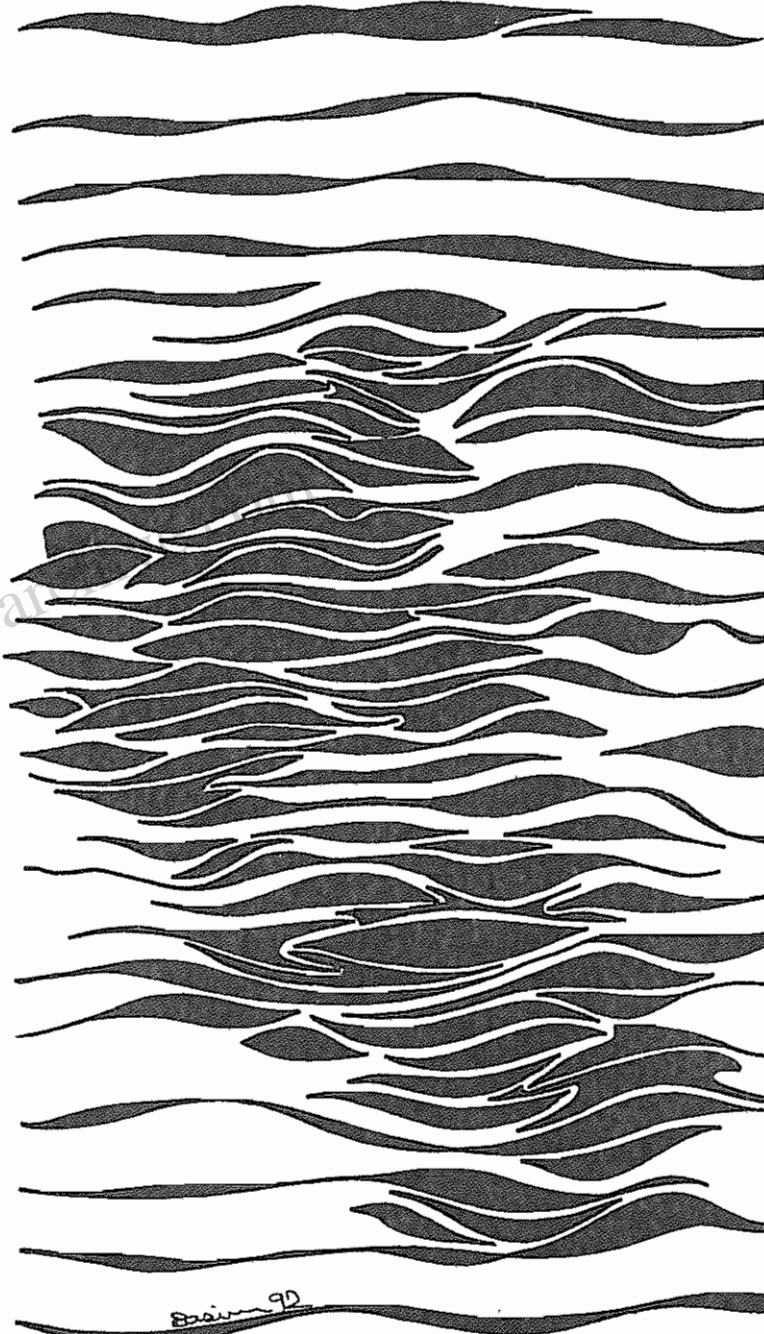
هورا! روز آخر است، اما همین امروز کافی است.

جان دیشب را شهر مانده بود، و تا امشب به خانه بر نمی‌گردد.

جنی می‌خواست پیشم بخوابد - آب زیرکاه!

اما به او گفتم اگر شب را تنها بخوابم بی‌بروبرگرد بهتر استراحت خواهیم کرد.

خوب زرنگی کردم، وگرنه اصلاً ولم نمی‌کرد! به محض تابیدن نور



۹۵

او را از پشت تک‌تک پنجره‌ها می‌بینم!

همان زن است، می‌دانم، چون همیشه می‌خزد، و هیچ زنی در روشنایی روز نمی‌خزد.

می‌بینمش که در طول جاده دراز زیر درختها می‌خزد، و وقتی کالسکه‌ای رد می‌شود خودش را پشت بوته‌های تمشک وحشی پنهان

مهتاب موجود بیچاره شروع کرد به خزیدن و تکان دادن کاغذ. بلند شدم و به کمکش دویدم.

کشیدم و تکان دادم، کشید و تکان داد، و پیش از طلوع آفتاب کلی از کاغذها را کندیم.

نواری به ارتفاع قد خودم و به عرض نصفی از دیوار را کندیم. و بعد وقتی آفتاب بالا آمد و آن کاغذ وحشتناک با نیشخندش مسخره‌ام کرد، به خودم گفتم که امروز تماش می‌کنم! فردا از اینجا می‌رویم، و آنها هم اثاثیه را پایین بردند تا اطاق مثل اولش بشود.

جنی با حیرت به کاغذ نگاه کرد، اما با خوشحالی به او گفتم که از لجم این کار را با آن کاغذ ترسناک کرده‌ام. خندید و گفت خودش هم حاضر بود این کار را بکند، ولی من نباید خودم را خسته کنم.

بین چه خوب خودش را لو داد! ولی من هستم، و هیچکس غیر از من نباید به این کاغذ دست بزند! واضح بود که سعی می‌کند مرا از اطاق بیرون ببرد! ولی گفتم حالا که اطاق آنقدر ساکت و تمیز شده دلم می‌خواهد دراز بکشم و هرچه دلم خواست بخوابم. گفتم حتی برای ناهار بیدارم نکنند، هر وقت بیدار شدم خودم صدایش می‌کنم.

به این ترتیب حالا رفته است، مستخدمها هم رفته‌اند، اثاثیه را هم برده‌اند، و بجز تختخواب بزرگ که به زمین میخ شده و تشک کرباسی که از اول رویش بود، هیچ چیز نمانده.

امشب را پایین می‌خوابیم و فردا با قایق به خانه برمی‌گردیم. از بودن در اتاق لذت می‌برم، دوباره برهنه شده.

چقدر بچه‌ها این‌جا گریه کرده‌اند! تختخواب کاملاً فرسوده است!

ولی من باید کارم را شروع کنم. در را از تو قفل کرده‌ام و کلیدش را از پنجره بیرون انداخته‌ام.

تا موقع آمدن جان دلم نمی‌خواهد از این‌جا بیرون بروم، یا کسی داخل شود.

می‌خواهم حیرانش کنم. یک تکه طناب این‌جا دارم که حتی جنی هم پیدايش نکرد. اگر آن زن بیرون بیاید و بخواهد از پنجره فرار کند، می‌بندمش!

اما یادم رفت بدون این که چیزی زیر پام بگذارم، قدم تا آن بالا نمی‌رسد.

تخت هم که از جایش تکان نمی‌خورد! سعی کردم هلش بدهم و بلندش کنم تا این که بی‌حال شدم، بعد آنقدر عصبانی شدم که یک تکه از کاغذ را با دندان‌کندم، اما دندانم درد گرفت.

بعد تا آنجا که دستم می‌رسید همه کاغذها را کندم. سفت چسبیده

است و کاغذ از این که کنده نمی‌شود کیف می‌کند! همه آن سرهای خفته‌شده و چشمهای پیازی‌شکل وقارچهای سمی بندبند شده با تمسخر چروک می‌خورند!

آنقدر عصبانی هستم که از سر ناامیدی دست به هر کاری می‌زنم. پریدن از پنجره بهترین کار است، اما میله‌ها آنقدر محکمند که سعی در کندنشان هیچ فایده‌ای ندارد.

علاوه بر این چنین کاری نخواهم کرد. البته که نمی‌کنم. خوب می‌دانم که چنین کاری درست نیست و بد تعبیر می‌شود.

حتی اگر عده‌ای از زنها آن بیرون بخزند و تند هم بخزند، دلم نمی‌خواهد از پنجره بیرون را نگاه کنم.

نمی‌دانم آیا آنها هم همانطور که من از پشت کاغذدیواری بیرون آمدم، بیرون آمدند یا نه؟

ولی من خودم را با طنابی که پنهان کرده بودم، خوب بسته‌ام، هیچکس نمی‌تواند درجاده پایین پنجره غافلگیرم کند.

گمان می‌کنم شب مجبور بشوم دوباره برگردم پشت کاغذ، و البته این کار مشکل است!

چه خوب است که بیرون آمده‌ام و می‌توانم هرقدر دلم بخواهد در این اطاق بزرگ بخزم!

دلم نمی‌خواهد بیرون بروم. حتی اگر جنی هم از من بخواهد، بیرون نخواهم رفت.

چون بیرون مجبورم روی زمین بخزم، و همه چیز به جای زرد، سبز است.

اما اینجا می‌توانم آهسته روی زمین بخزم و شانه‌هایم درست به اندازه نوار چرک و کلیفی است که دور تا دور نزدیک کف اطاق کشیده شده و این طوری مسیرم را گم نمی‌کنم.

جان پشت در است!

فایده‌ای ندارد، مرد جوان، نمی‌توانی بازش کنی!

چه دادی می‌زند و مشتی می‌کوبد!

حالا می‌خواهد یک تبر برایش بیاورند.

خجالت دارد که آدم در به آن قشنگی را خرد کند!

با صدای آرامی گفتم: «جان، عزیزم، کلید جلوی در ساختمان، زیر برگهای یک بوته است»

باز هم گفتم، چند بار گفتم، خیلی آرام و شمرده و آنقدر گفتم که مجبور شد برود نگاه کند، و بالاخره پیدايش کرد، و در را باز کرد. دم در یک لحظه ایستاد.

فریاد زد: «چی شده؟ محض رضای خدا داری چه کار می‌کنی؟»

گفتم: «بالاخره بیرون آمدم. علی‌رغم میل تو و جنی بیرون آمدم. و کاغذها را کندم که دیگر توانی مرا پیشش حبس کنی!»

چرا از حال رفت؟ پای دیوار سر راه من افتاد. من هم مجبورم هر دفعه که دور می‌زنم از رویش بخزم!